

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیحی در رابطه با « حکومت » و انحاء آن

بعد از اینکه طوایف روایات روشن شد، عرض کردیم این طایفه سوم و چهارم بر طایفه اولی حکومت دارد. در مورد حکومت یک توضیحی را عرض کنم؛ حکومت در لسان ادله، انحاء مختلفی دارد. ما در باب طواف آنجا این روایت را داریم که الطواف بالبيت صلاة، یعنی شارع آمده طواف را نازل منزلهی صلاة قرار داده و از این روایت یک عمومیتی استفاده می‌شود و روی همین عمومیت به نظر ما در بحث طواف از طبقه‌های بالا یعنی طبقه‌هایی که اعلای از کعبه‌ی معظمه است همان طوری که نماز در ارتفاعات بالا اشکالی ندارد به سمت کعبه، طواف هم صحیح است به مقتضای عموم این روایت.

در ما نحن فيه عرض کردیم که این روایات تلفیق می‌گوید برید زاهباً و برید جائئاً، اما نمی‌گوید این ثمانیه است این تعبیر در آن وجود ندارد، اگر در این روایات تلفیق این تعبیر بود که برید زاهباً و برید جائئاً ثمانیه، اصلاً دیگر محلی برای خلاف باقی نمی‌ماند، مجالی باقی نمی‌ماند که کسانی مثل شهید مسئله تعارض را بخواهند مطرح کنند. در حالی که مثل مرحوم شهید مسئله را روی باب تعارض برده و دیدید که فرمود بعد از تعارض به وسیلهی نص هر کدام رفع ید از ظاهر دیگری می‌کنیم.

پس در این روایات ما این را نداریم که برید زاهباً برید جائئاً ثمانیه، اگر چنین تعبیری داشتیم آن وقت می‌گفتیم همان طوری که در ثمانیه‌ی امتدادیه رجوع من یومه شرط نیست پس در این هم نباید شرط باشد. حکومت همان طوری که دیروز توضیح دادیم فقط در این دایره است، در اینکه برید زاهباً برید جائئاً، این موجب للقصر، همان طوری که ثمانیه موجب للقصر برید زاهباً و برید جائئاً هم موجب للقصر، همین اندازه است.

نمی‌گوید این ثمانیه بلکه می‌گوید موجب للقصر، حالا اگر این موجب برای قصر شد ممکن است این دارای یک شرطی باشد که آن ثمانیه دارای آن شرط نباشد، این یک توضیح راجع به بحث حکومت که دیروز عرض کردیم و لذا گفتیم مجموعاً ما از راه حکومت نمی‌توانیم بگوئیم همانطوری که ثمانیه امتدادیه رجوع من یومه در آن شرط نیست ثمانیه ملفقه هم شرط نباشد.

بعد از این مرحله گفتیم روایاتی داریم، از این روایات استفاده می‌شود که در ثمانیه‌ی ملفقه رجوع من یومه شرط نیست، این روایات را مرحوم آقای بروجردی در کتاب البدر الزاهر هشت تا روایت ذکر کردند، شاید بشود بعضی از روایات دیگر را هم به آن اضافه کرد که روایات ایشان را الآن ببینید، عمده این روایات مربوط به اخبار مکه و عرفات است، باید این روایات را ملاحظه کنیم اولاً و بعد ببینیم درباره این اخبار عرفات آیا مناقشه‌ای وجود دارد یا نه؟

این مناقشات را هم بررسی کنیم اگر بتوانیم این را به نتیجه روشنی برسانیم مسئله تمام می‌شود یعنی اگر بگوئیم روایات داریم در ثمانیه ملفقه این رجوع من یومه شرط نیست مسئله تمام می‌شود، البته باید اقوال دیگر که قائل به تخییر و تمامیت و ... را که خواندیم باید مستند آن اقوال را هم بعداً بررسی کنیم مرحله به مرحله با این نظمی که ما عرض کردیم پیش برویم.

اولین روایت که بر طبق همان که مرحوم آقای بروجردی آوردند ما داریم بیان می‌کنیم باب سوم از ابواب صلاة مسافر حدیث دهم است.

ما رواه الكليني عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن محمد بن أسلم الجبلي، عن صباح الحذاء، عن إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن قوم خرجوا في سفر، فلما انتهوا إلى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصرّوا من الصلاة، فلما صاروا على فرسخين أو على ثلاثة فراسخ أو على أربعة فراسخ تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم سفرهم إلا به، فأقاموا ينتظرون مجيئه إليهم و هم لا يستقيم لهم السفر إلا بمجيئه إليهم، فأقاموا على ذلك أياماً لا يدرون هل يمضون في سفرهم أو ينصرفون، هل ينبغي لهم أن يتمّوا الصلاة أو يقيموا على تقصيرهم؟ قال: «إن كانوا بلغوا مسيرة أربعة فراسخ فليقيموا على تقصيرهم، أقاموا أو انصرفوا. و إن كانوا ساروا أقلّ من أربعة فراسخ فليتمّوا الصلاة، أقاموا أو انصرفوا، فإذا مضوا فليقصّروا.»

در سند روایت احمد بن محمد برقی هست که هم نجاشی و هم شیخ طوسی در رجال راجع به برقی این اشکال را دارند که یروی عن الضعفاء کثیراً و یروی المراسیل، روی همین جهت این اشکال به برقی وارد است و در روایاتی که در سندش برقی هست این اشکال هست. بعلاوه خود این محمد بن اسلم و صباح الحذاء هم توثیق ندارند.

اسحاق بن عمار می‌گوید: «سألت أبا الحسن امام کاظم (عليه السلام) عن قوم خرجوا في سفر فلما انتهوا إلى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصرّوا من الصلاة»، قومی به آن موضعی که باید تقصیر کنند رسیدند و نمازشان را قصر کردند «فلما صاروا على فرسخين أو ثلاثة فراسخ أو أربعة تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم سفرهم إلا به»، باز این فلما صاروا نه اینکه بگوید: بعد از اینکه دوباره به حرکت خودشان ادامه دادند.

یک احتمال این است که بگوئیم فلما صاروا یعنی بعد از اینکه به آن محل چهار فرسخ رسیدند صاروا على فرسخين، دو فرسخ دیگر هم رفتند، سه فرسخ دیگر یا چهار فرسخ دیگر رفتند، بعد دارد: «تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم سفرهم إلا به»، یک نفر از این قافله باز ماند که رکن قافله است، حالا فرض کنید پول در اختیار اوست و اگر او نباشد نمی‌توانند این سفر را بروند. «فأقاموا ينتظرون مجيئه إليهم و هم لا يستقيم لهم السفر إلا بمجيئه إليهم» اینها ماندند تا او بیاید. این فلما صاروا یک احتمال دارد که بعد از آن اربعه به سفر ادامه دادند و احتمال دیگرش این است که همان را تکرار می‌کند، یعنی اینها قصد چهار فرسخ را کردند.

«فلما صاروا على فرسخين أو على ثلاثة فراسخ أو أربعة تخلف عنهم رجل». ظاهر عبارت را بخواهیم بگیریم همان احتمال اول است که بعد از او دو مرتبه ادامه دادند، حالا دو تا چهار فرسخ دیگر رفتند «فأقاموا على ذلك أياماً» چند روز آنجا ماندند، «لا يدرون هل يمضون في سفرهم أو ينصرفون»، تردید پیدا کردند آیا سفرشان را ادامه بدهند یا منصرف شوند، «هل ينبغي لهم أن يتمّوا الصلاة أو يقيموا على تقصيرهم؟» اینها نمازشان را تمام بخوانند یا تقصیر کنند؟

« قال: إن كانوا بلغوا مسيرة أربعة فراسخ فليقيموا على تقصيرهم، أقاموا أو انصرفوا.» امام (عليه السلام) فرمود اگر به چهار فرسخ رسیدند اینها یقیموا على تقصيرهم نمازشان را قصر کنند، چند روز می‌خواهند بمانند أم انصرفوا. در ادامه امام می‌فرماید: « و إن كانوا ساروا أقلّ من أربعة فراسخ فليتمّوا الصلاة، أقاموا أو انصرفوا، فإذا مضوا فليقصّروا» که این جواب امام (عليه السلام) باز آن احتمال دوم را بیشتر تأیید می‌کند.

این روایت به فرمایش مرحوم آقای بروجردی صریح در این است که رجوع من یومه شرط نیست چون می‌فرماید: اگر أقاموا آیاماً اشکالی ندارد، چهار فرسخ رفتند و اقاموا آیاماً، دو روز می‌خواهند بمانند و بعد برگردند، روایت می‌گوید نمازشان قصر است، قصر تعین دارد ولو رجوع من یومه ندارد. صریح در این است که رجوع من یومه شرط نیست.

اینجا مرحوم آقای بروجردی (قدس سره) می‌گویند این روایت بعید نیست که به اشتباه از اسحاق بن عمار نقل شده باشد از

معاویة بن عمار باید باشد! چون چند روایت دیگر هم داریم که مربوط به معاویة بن عمار است و می‌گویند چون در پدر مشترک بودند این اشتباه صورت گرفته و معاویة بن عمار دو تا کتاب دارد یکی در حج و دیگری در طلاق است و روایات در باب حج نوعاً از معاویة بن عمار نقل می‌شود، اما سند این روایت اشکال دارد.^[1]

روایت دوم

روایت دیگر حدیث هشتم همین باب است.^[2]

روایت صحیح است از ابی عبدالله (علیه السلام) که فرمودند: اهل مکه وقتی می‌خواهند به عنوان حج بروند قصرُوا. آن زمان فاصله‌ی مکه تا عرفات چهار فرسخ بوده «و إذا زاروا رجعوا إلی منازلهم» بعد از اینکه از مکه برمی‌گردند دو مرتبه می‌آیند بیت را زیارت می‌کنند و رجوع منازلشان می‌کنند اتمُوا.

این روایت هم روایت خیلی خوبی است و باز در اینجا مرحوم آقای بروجرودی می‌فرمایند این عبید الله بن علی حلبی از ثقات شیعه است و یک دوره فقه دارد قبل از موطأ مالک و آن دوره‌ی فقه را بر امام صادق (علیه السلام) عرضه کرده و امام صادق (علیه السلام) هم خیلی از او تقدیر کردند و این تعبیر را دارند لیس لهؤلاء مثله، هؤلاء اشاره به عامه دارد که مثل عبید الله بن علی حلبی ندارند.

حضرت می‌فرماید: «إن اهل مکه إذا خرجوا حجاجاً»، وقتی می‌روند عرفه و شب هم در مشعر هستند و فردا هم عید قربان است پس لااقل همان شب عید را اینها بر نمی‌گردند ولو اینکه، یعنی باید شب را به مشعر بروند و بین الطلوعین را هم درک کنند و بعد هم برای منا بروند، یک روز حداقل فاصله می‌شود و شب را بر نمی‌گردند، پس این روایات مکه دلالت خوبی دارد بر اینکه رجوع من یومه شرط نیست، مسافت هم مسافت تلفیقی است، یعنی اینها چهار فرسخ می‌روند و باید چهار فرسخ هم برگردند.

روایت سوم

حدیث هفتم همین باب از این قرار است:

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن عمیر عن معاویة بن عمار عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: «إنَّ اهل مکه إذا زاروا البیت و دخلوا منازلهم اتموا، و إذا لم یدخلوا منازلهم قصرُوا.»

این «إذا زاروا البیت و دخلوا منازلهم» روشن است، إذا لم یدخلوا منازلهم یعنی رفتند برای حج، دیگر نمی‌آیند داخل منازلشان شوند کنایه از این است که رفتند برای حج، نماز را قصر کنند.

روایت چهارم

روایت دیگر حدیث چهارم از باب سوم، اصلاً عنوان باب این است «باب عدم اشتراط العود فی یومه أو لیلته فی وجوب القصر عیناً علی من قصد أربعة فراسخ ذهاباً و مثلاً إياباً». حدیث چهارم این باب از محمد بن علی بن الحسین است.

ما رواه الشیخ بإسناد عن یعقوب بن یزید، عن ابن أبي عمیر، عن معاویة بن عمّار، عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: «أهل مکه إذا زاروا البیت و دخلوا منازلهم ثم رجعوا إلی منی اتموا الصلاة، و إن لم یدخلوا منازلهم قصرُوا.»

این روایت که از شیخ طوسی است، چون قبل از آن دارد «محمد بن الحسن بإسناد» که می‌شود شیخ طوسی از یعقوب بن یزید است، «اهل مکه إذا زاروا البیت و دخلوا منازلهم ثم رجعوا إلی منی اتموا الصلاة»، یعنی وقتی که در منازل هستند نه اینکه ثم رجعوا إلی منی و در منا اتموا، نه! «إذا زار البیت و دخلوا منازلهم» یعنی اینها عید قربان را در منا بودند و بلافاصله همانطور که الآن رسم همه هست، بعد از اینکه قربانی انجام می‌دهند به مکه می‌آیند و اعمال حج را انجام می‌دهند، زیارت بیت را انجام

می‌دهند دوباره به منا برمی‌گردند.

می‌فرمایند: وقتی در منزل آمدند نمازشان را تمام کنند «و إن لم يدخلوا منازلهم قصرُوا»، اگر نیامدند به منازل و در همان منا ماندند نمازشان را شکسته بخوانند.

ما رواه الصدوق بإسناده عن معاوية بن عمار أنه قال لأبي عبد الله: إن أهل مكة يتمون الصلاة بعرفات. فقال: «ويلهم!- أو ويحهم!- و أيّ سفر أشدّ منه؟ لا تتمّ.» و رواه الشيخ أيضا بإسناده عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى و حماد بن عيسى، عن معاوية بن عمار، إلا أنه قال: «لا تتمّوا» و رواه أيضا بسندين آخرين. و رواه الكليني أيضا عن علي بن إبراهيم، عن أبيه و عن محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان، عن صفوان.

راوی سؤال می‌کند آیا اهل مکه نمازشان را در عرفات تمام بخوانند؟ فقال «ويلهم أو ويحهم و أيّ سفر أشدّ منه؟»، در سفر چه می‌خواهند؟ کنایه از این است که این مصداق بارز سفر است و چهار فرسخ شده، تمام نخوانید بلکه باید قصر بخوانید لا تتم. اینجا راجع به اینکه کلمه‌ی ویل یا ویح، مرحوم آقای بروجردی فرمودند ویل کلمه‌ی العذاب است و ویح کلمه‌ی ترحم است ولی اینجا ظهور در این دارد که اولاً چه امام ویل فرموده باشد و چه ویح اصلاً در مقام ترحم نیست.

حالا یک بحثی وجود دارد که این «إن أهل مكة يتمون الصلاة بعرفات» مراد از اهل مکه سنی‌ها را سائل سؤال می‌کند؟ این احتمال بعید است زیرا سنی‌ها که سؤال کردن ندارند. سنی‌ها روی آیه شریفه «ليس عليكم جناح أن تقصروا من الصلاة» می‌گویند هر جا رفتی مخیری بین قصر و اتمام.

یا مراد از اهل مکه یعنی شیعیان؟ معاوية بن عمار می‌گوید بعضی از شیعیان این کار را می‌کنند حضرت می‌فرماید: ویحهم، اولاً اینجا ویح را باید به معنای ویل بگیریم اینطور نیست که بگوئیم عنوان ترحم را دارد چون این را در ذهن تان داشته باشید، بعداً که می‌خواهیم دقتی در این روایات کنیم بعضی گفتند امام (علیه السلام) می‌خواهد بفرماید چرا شیعه خودش را ملزم می‌کند به اینکه تمام بخواند؟! یعنی در مقام ترحم بر شیعه است که اینها خودشان را خیلی اذیت نکنند، شکسته بخوانند که این به هیچ وجه با ظاهر روایت سازگاری ندارد.

می‌خواهم عرض کنم نمی‌شود بگوئیم هم امام کلمه‌ی عذاب را فرموده یا ترحم را با هم، در لغت هم اگر مراجعه کنید ویح به معنای عذاب هم می‌آید و یحاً لزید، و یحاً لعمر، و یحاً لبنی امیه، در ذهنم می‌آید در نهج البلاغه^[3] و ... باشد که در خود عذاب هم استعمال می‌شود.

روایت پنجم

روایت بعد از این قرار است:

ما رواه عن سعد، عن محمد بن الحسين، عن معاوية بن حكيم، عن سليمان بن محمد، عن إسحاق بن عمار، قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): في كم التقصير؟ فقال: في بريد. ويحهم! كأنهم لم يحجّوا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقصرُوا.»

در این حدیث ششم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید مقدار تقصیر بريد است گویا در مورد همین اهل مکه بوده که می‌فرماید: «ويحهم كأنهم لم يحجّوا مع رسول الله» اینها گویا با رسول خدا حج نکردند! یادشان نیست که رسول خدا به اینها مناسک حج را در حجة الوداع یاد داد و فرمود اینجا باید نماز را قصر بخوانید؟ خودشان هم نماز را قصر کردند.

روایت ششم

حدیث دیگر حدیث دوازدهم است که شیخ مفید نقل می‌کند و از مرسلات شیخ مفید است.

ما رواه المفيد في المقنعة، قال: قال عليه السلام: «ويل لهؤلاء القوم الذين يتمون الصلاة بعرفات. أما يخافون الله؟» فقيل له فهو سفر؟ فقال: «وأي سفر أشد منه؟»

کسی که از مکه به عرفات می‌رود این سفر کرده؟ فقال و ای سفرِ اشد منه، کدام سفر از این شدیدتر است؟

روایت هفتم

آخرین روایتی که مرحوم بروجردی نقل می‌کند حدیث سوم همین باب است.

ما رواه الشيخ بإسناده عن حماد، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: من قدم قبل التروية بعشرة أيام وجب عليه إتمام الصلاة و هو بمنزلة أهل مكة، فإذا خرج إلى منى وجب عليه التقصير. فإذا زار البيت أتم الصلاة و عليه إتمام الصلاة إذا رجع إلى منى حتى ينفر.»

کسی که قبل از روز هشتم (روز ترویة) به مکه بیاید و ده روز را قصد کند نماز تمام برایشان واجب است. چیزی که الآن برای حجاج می‌گویند که آنهایی که از ایران به مکه می‌روند اگر ده روز را در خود مکه قصد کردند نمازشان تمام است. ولو اگر قصد هم نکردند مخیرند بین قصر و اتمام، به اینکه در موطن اربعه مخیر هستند ولی اگر قصد کنند «وجب علیه اتمام الصلاة و هو بمنزلة أهل مكة فإذا خرج إلى منى وجب عليه التقصير» وقتی خارج می‌شوند که به سمت منا بروند تقصیر بر ایشان واجب است. «و عليه إتمام الصلاة إذا رجع إلى منى» وقتی به مکه آمدند چون دیگر عرفه ندارند یعنی بعد از اینکه عرفات و مشعرشان تمام شد، عید قربانشان انجام شد و آمدند بیت را زیارت کردند فقط باید روز یازدهم و دوازدهم اینها مبیّد داشته باشند در منا.

می‌فرماید: حالا اگر از مکه به منا آمدند برای مبیّت الآن باید کامل کنند تا اینکه نفر ظهر دوازدهم محقق شود.

این روایاتی بوده که ایشان آوردند، یک روایت دیگری هم هست؛ عمده‌تاً این روایات به روایات عرفات تعبیر می‌شود و ظهور خیلی روشنی هم دارد که رجوع من یومه در آن شرط نیست، از این نه تا روایت، آن روایت اولش که صریح بود بقیه ظهور داشت.

کلام مرحوم بروجردی در رابطه با روایات بیان شده

قبل از اینکه روایت بعد را بخوانیم مرحوم آقای بروجردی^[4] فرمودند در این روایات یکی مال مرسله‌ی مفید بود که می‌گوید این مرسله‌ی مفید خودش یک روایت علی‌حدّه نیست و حرف درستی هم هست، این متّخذ از بقیه روایات است.

مثل اینکه فرض کنید بلا تشبیه ما اگر آمديم مضمون یکی از این روایات را بالای منبر گفتیم قال الصادق (علیه السلام) کذا، نه سندی ذکر کردیم و نه چیزی، این حدیث نیست که من نقل می‌کنم بلکه از آنچه که از مسانید هست عرض می‌کنم، یک وقت صدوق می‌گوید قال الصادق (علیه السلام)، صدوق رفته اصول اربعة مائة را دیده روایاتش را هم بررسی کرده، آنچه که بین خودش و خدا حجت بوده را نقل می‌کند منتها به نحو مرسل نقل می‌کند اما حدیث مرسل. ولی اگر یک فقیهی مثل شیخ مفید از بقیه‌ی روایاتی که در مسانید آمده گفت قال الصادق (علیه السلام) این می‌شود مرسل، مسند هست اما حدیث نیست، یعنی این خودش یک حدیث مرسل نیست بگوئیم شیخ مفید سند روایات تا امام صادق را بررسی کرده و حالا خودش می‌گوید قال الصادق (علیه السلام) بلکه دارد همان روایات مسند دیگری که ذکر شده را بیان می‌کند.

پس مرحوم آقای بروجردی فرمود نه تا روایت است، روایت برقی که ضعیف السند است کنار می‌رود. یکی از روایات هم مال شیخ مفید است که آن هم لیس بحديث. بعد می‌فرماید از چهار تا روایتی که منتهی به معاویه بن عمار می‌شود، تماش یک روایت است. وقتی راوی و مضمون روایت و مروی عنه، امامی که از او نقل می‌کند یک نفر باشد این دیگر چهار روایت نمی‌شود بلکه یک روایت است چراکه خیلی بعید است در مجالس متعدد همین معاویه بن عمار نشسته باشد خدمت امام صادق، از امام صادق هم سؤال کند آیا می‌شود بگوئیم در مجلس دیگری هم سؤال کند!

پس این چهار مورد را هم ایشان می‌فرماید یک روایت است. روایت اسحاق بن عمار (روایت ششم) این را هم می‌گوید اشتباهی شده و این هم معاویه بن عمار بوده. لذا روایات ثمانية را ایشان می‌گوید وقتی دقت کنیم سه تا روایت بیشتر نداریم یکی روایت حلبی است إن أهل مكة إذا خرجوا حجاجاً قصرُوا، یکی روایت اول و یکی هم روایت زراره که همان روایت سوم بود که آخر از همه خواندیم.

اینجا یک مطلبی را دارند و آن اینکه اگر کسی بگوید اینکه شما می‌گویید هشت تا روایت یا سه تا روایت است مجرد یک احتمال است و این احتمال را نمی‌توانیم برایش ترتیب اثر بدهیم، مجرد یک احتمال است. اینجا بر حسب آنچه که در تقریرات ایشان در البدر الزاهر آمده مرحوم آقای بروجردی فرمودند ادله‌ی حجّیت خبر واحد مهم‌ترین دلیلش بنای عقلاست و بنای عقلا در مواردی که چنین احتمال باشد شامل نمی‌شود، یعنی حالا اگر یک چیزی را شک کنیم که این خبر است یا نه؟ نمی‌دانیم آیا هذا خبرٌ حدیثٌ مستقلٌّ عن المعصوم علیه السلام یا نه؟ می‌فرماید ادله‌ی حجّیت خبر واحد شامل چنین موردی نمی‌شود.

از همین جا برخی گفتند اگر این است بناء عقلا نسبت به عمل به خبری است که آن خبر برای انسان اطمینان بیاورد، پس این اخبار و آحاد خیلی‌هایش برای ما اطمینان نمی‌آورد و وجهی ندارد ما به آن عمل کنیم، این دو. گفتند بناء عقلا این است که در امور مهمه مثل دماء، فروج، اینها به خبر واحد عمل نمی‌کنند، پس ما اگر مثلاً برای بحث ارتداد یا ... خبر واحد داشتیم نباید طبق آن فتوا بدهیم.

بیان نکته‌ای در رابطه با حجیت خبر واحد

اینجا به نظر من یک اشتباهی شده ما در ادله‌ی حجّیت خبر واحد تنها دلیل‌مان بنای عقلا نیست ما آیات را می‌آوریم ولو در بعضی‌هایش مناقشه نیست ولی در بعضی‌هایش هم جواب داده شده خود روایات متواتره‌ای که دلالت دارد که خبر واحد حجّت است اینها هم برای ما دلیل است، وقتی اینها دلیل شد این حجّیت می‌شود حجّیت تعبدی و ما نمی‌گوئیم در امور مهمه، نمی‌گوئیم جایی که برای ما اطمینان حاصل کند.

لذا الان در میان اصولیین حتّی خود مرحوم بروجردی و خود امام، هیچ کدام نمی‌گویند خبر واحد در صورتی حجّیت دارد بر ما افاده‌ی اطمینان کند، تنها کسی که دیدم صاحب منتقى الاصول است که این نظر را دارد ولی کسی چنین حرفی نمی‌زند، خبر واحد حجّیتش تعبدیه است و حجّیت عقلائیه هم دارد، ولی ما غیر از حجّیت عقلائیه حجّیت تعبدیه هم برایش داریم و لذا در ارتداد یک خبر صحیح هم برای ما باشد بر اینکه مرتد را باید کشت بر ما حجّیت دارد ولو اینکه برای ما اطمینان حاصل نکند.

البته ما در نتیجه با مرحوم بروجردی مشترک هستیم چرا که قطعاً چه حجّت عقلائیه و چه حجّت تعبدیه باشد، هیچ کدامشان مشکوک الخبر را شامل نمی‌شود. به عبارتی دیگر ما در این نتیجه با ایشان مشترک می‌شویم که نه حجّیت عقلائی و نه حجّیت تعبدیه هیچ کدام مشکوک الخبر را شامل نمی‌شود.

حالا یک روایت صحیحہ عمران بن محمد هم هست که مطالعه کنید باب 14 است، این را مرحوم بروجردی نیاوردند ولی ما باید اضافه کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] و معاوية بن عمار من ثقات أصحاب الصادق عليه السلام، له كتابان: كتاب في الحج، و كتاب في الطلاق. و لذا كثر رواياته في البابين، و أبوه عمّار الدهني من بني الدهن و من أكابر محدّثي العامّة. (ر.ک: میزان الاعتدال 3- 170 (الرقم 6005)).

[2] ما رواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله (عليه السلام)

قال: «إنَّ أهل مكة إذا خرجوا حجَّاجاً قصرُوا، وإذا زاروا ورجعوا إلى منازلهم أتموا.»
و لا يخفى أنَّ عبيد الله بن علي الحلبي من ثقات رجال الشيعة، له كتاب حاو لدورة الفقه، ألفه قبل موطن مالك في حياة الصادق (عليه السلام) و عرضه عليه، فاستحسنه و قال: «ليس لهؤلاء مثله».

[3] الف. في خطبة المتقين: قَالَ فَصَعِقَ هَمَامٌ «2» صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ بِالْأَهْلِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ فَمَا بِأَلْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيْحَكَ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ فَمَهْلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ. (نهج البلاغة، ص: 227)
ب. وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ (عليه السلام) لِلِسَائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ أَمْ كَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ وَيْحَكَ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَزِمًا وَ قَدَرًا حَاتِمًا وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ. (نهج البلاغة، ص: 418)

[4] فهذه ثمان روايات غير رواية إسحاق بن عمار السابقة ربَّما يستدل بها على قول ابن أبي عقيل. و لا يخفى أنَّها و إن تكثر لكن يمكن أن يقال: إنَّ مرسله المفيد ليست رواية على حدة، بل هي مأخوذة من المسانيد المذكورة. و الأربعة المنتهية إلى معاوية بن عمار أيضا يقرب في الذهن كونها رواية واحدة، و إنما اختلفت في مقام النقل باختلاف الرواية عنه. و أمَّا رواية إسحاق بن عمار فربما ينسب إلى الذهن أيضا كونها إحدى روايات معاوية لتشابه المضمون، و إنما نسبت إلى إسحاق اشتباها لتشابه أبيهما اسما. فيرجع الروايات الثمانية إلى ثلاث روايات: رواية للحلبي، و رواية لمعاوية بن عمار، و رواية لزرارة. لا يقال: صرف الاحتمال لا يترتب عليه أثر. (البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، ص: 119)